

سراوه

نوشته

دکتر محمد حاتمی زاده

سر شناسه: حاتمی زاده، محمد، ۱۳۰۵

عنوان و نام پدید آور: شراره/ نوشته محمد حاتمی زاده.

مشخصات نشر: تهران: تالار کتاب، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: ۱۴۵ صفحه شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۵۱-۵۱-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: داستانهای فارسی- قرن ۱۴. رده بندی کنگره

۱۳۸۶ ش ۴/۳۱۴۴۶ الف/ ۸۰۱۳ PIR رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۰۸۶۲

کتاب

تالار کتاب

نام کتاب: شراره

نویسنده: دکتر محمد حاتمی زاده

چاپ اول: ۱۳۸۷

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: مؤسسه مهدی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۵۱-۵۱-۸

۲۲۷۴۰۶۳۱

تالار کتاب - تهران

پیش گفتار

کتاب کوچک داستان گونه ای که در پیش رو دارید در حقیقت کالبد شکافی احساسات همه پسران نو جوان و جوانی است که تازه پا به سن بلوغ گذاشته اند و سالهای نخستین این دوران را تجربه می کنند.

باید بگویم که قطعا همه مردان با اندکی تفاوت در جوانی این گونه تمایلات را تجربه کرده اند ...

همان گونه که می بینید شروع نوشتن این یادداشت ها از اواخر سال ۱۳۲۴ بود ... هروقت برایم فراغت پیش می آمد برای تمرین ذوق مختصر ادبی که داشتم یا دستمایه قرار دادن سخنان دوستان و آشنایان و شرح احساساتی که بیان می کردند این داستان گونه را می نوشتم ...

مجموعه آن نوشته ها را در سال ۱۳۲۹ جمع آوری کردم و برای اظهار نظر و ارزش یابی آن را به انجمن ادبی آن روز که تحت نظر مرحوم نظام وفا بود دادم ... مدتی بس دراز طول کشید تا توانستم نوشته ها را مجددا پس بگیرم زیرا بیشتر اعضای آن انجمن حتی پیش از آن که خود آن مرحوم آن را بخواند اظهار تمایل کرده بودند که آن را بخوانند ...

بالاخره مرحوم نظام وفا هم آن را خوانده و از من خواست تا آن را به چاپ
برسانم .. او در باره چاپ این نوشتار چند کلمه ای هم نوشت ... شما
دست نوشته او را می بینید.

من در آن ایام سخت گرفتار پیدا کردن شغل و بویژه گذرانیدن طرح خارج از
مرکز بودم و برای چاپ این نوشته ها برابم وقتی باقی نمی ماند. شاید
بسیاری از شما ندانید که آن روزها هم مانند امروز فارغ التحصیلان پزشکی
مجبور بودند قبل از آن که بتوانند به میل خود در هر مکان که دوست داشته
باشند به کار مشغول شوند. مدت دو سال را در نقاط بد آب و هوا و دهات
دور افتاده خدمت کنند.

در مورد چاپ این نوشته خودم هم مردد بودم که آیا باید آن را به چاپ
برسانم و یا نه؟! در هر حال از چاپ آن صرف نظر کردم.

بالاخره شغلی که پیدا کردم در دهستان رودبار الموت در دهکده معلم کلایه
بود .. این دهستان منطقه ایست در شمال شهرستان قزوین و تا آن شهر دو
روز راه بود که می بایستی با قاطر طی شود چون جاده اتوموبیل رو
نداشت. در این جا لازم می دانم نکته ای را به کسانی که این مقررات را
وضع می کنند یاد آوری کنم که خدمت اجباری برای پزشکان در دهات

بسیار نا عادلانه است که متاسفانه مجلسیان و دست اندر کاران سعی می کنند با پیش کشیدن احساسات بشر دوستانه ای که در همه انسان هاست این قانون را خوب جلوه دهند ... در حقیقت واضعین این قانون احتیاج مبرم بهداشت و درمان در دهات را که واقعی است عنوان می کنند.

مسلماً نیاز هم وطنان ما در نقاط دورافتاده از تهران که در گوشه و کنار این مرز و بوم با امکانات اندک به سر می برند حقیقتی است روشن ولی اشتباه طرفداران این قانون در آن است که جوانانی را که تازه فارغ التحصیل شده اند مدیون می دانند ... در واقع پزشکان جوان ناچارند به جرم باهوش بودن و به جرم سالهای بسیار طولانی درس خواندن و خرج کردن به جای دولت این وظیفه را که باید اجتماع بر عهده گیرد به دوش بکشند.

البته کشاورزان و ساکنین دهات به پزشک و درمان نیازمندند ولی مگر آنان به چیز های دیگر نیاز ندارند؟ این مردمان ساده و پاک دل به همه چیز احتیاج دارند : به مکانیک ... به لوله کش ... به تعمیرکار لوازم برقی و الکترونی ... به وکیل دعاوی ... به مهندس ... به همه چیز هایی که ساکنین شهر ها محتاج هستند ... اهالی دهات هم انسان هایی هستند مانند ساکنین شهر و خوشحال می شوند که مجبور نباشند برای هر نیاز کوچکی راهی

شهرستان شوند. آن ها نیز به همه جوانانی که در رشته های دیگر تحصیل کرده اند نیازمندند ... و برایشان بسیار مشکل است که برای بر آوردن نیاز خود به شهر سفر کنند در حالی که در شهر جایی برای توقف ندارند. همین امر سبب می شود که اینان از بیشتر نیاز های خود صرف نظر نمایند.

چرا فارغ التحصیلان رشته های دیگر مجبور به چند سال سکونت اجباری در آن نقاط نیستند ... این اجتماع است که باید برآوردن نیاز ساکنین روستا ها را وظیفه خود بداند ... اجتماع می تواند با دادن امتیازات بیشتر مالی کاری کند که همه فارغ التحصیلان داوطلبانه به هر نقطه ای که نیاز باشد روانه شوند ... در آن روز ها تعداد زیادی از پزشکان هندی ... پاکستانی ... فیلیپینی ... آلمانی و غیره در نقاط دور افتاده ایران مشغول به خدمت بودند ... اینان در غربت و دور از دیار خود در شرایطی سخت و نا مانوس به کار پرداخته بودند زیرا امتیازات قابل توجهی به آن ها ارزانی گشته بود ...

گفته می شود که مخارجی که دولت برای تحصیل پزشکان می کند به دولت این حق را می دهد که از پزشکان چنان بیگاری بگیرد ... این صحیح نیست ...

دولت برای همه رشته های دانشگاهی مخارجی می کند ... چرا دانشجویانی که در دیگر دانشکده ها و دیگر موسسه های آموزشی تحصیل کرده اند این اجبار را ندارند؟ بگذریم از من که گذشته است .. امید وارم که مجلس شورای اسلامی این قانون ظالمانه را باطل کند و با دادن امتیاز های مالی و فرهنگی و غیره کاری کند که این اجبار لازم نباشد و به اندازه کافی داوطلب خدمت برای همه گوشه و کنار مملکت پیدا شود. مسلما این موضوع هزینه زیادی را که خارج از توان دولت باشد نمی طلبد. اگر به هر دلیل نتوانست این پیشنهاد را بپذیرد طوری رفتار شود که تبعیض از بین برود و پزشکان جوان احساس نکنند که در کشور اسلامی ایران آن جا که باید عدل حکم فرما باشد چنین تبعیض فاحشی در میان باشد و از میان همه دانش پژوهان و فارغ التحصیلان دانشگاه ها تنها و تنها پزشکان جوان باشند که مورد ظلم و ستم واقع می شوند. باید به خاطر بیاوریم که ظلم بالسویه هم نوعی عدل است. اینک که دوران بازنشستگی من فرا رسیده است برای رهایی از بیکاری و احساس پوچی این نوشته را به دست چاپ می سپارم و امیدوارم که خواننده احساس نکند که وقتش ضایع گردیده است.

تهران : بهمن ماه ۱۳۸۶ دکتر محمد حاتمی زاده